

## بنیادگرایی اسلامی و پست مدرنیسم

بهروز مرادی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۴/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۷/۱۷

### چکیده

یکی از پدیده‌های فعال در جهان امروز به ویژه در جوامع مسلمان نشین؛ بنیادگرایی اسلامی است. این پدیده، رویکردی فعال در جهان اسلام است که در برابر مدرنیسم غربی قد علم کرده و ارزشها و باورهای مسلط مدرنیستی که به جوامع مسلمانان ورود پیدا کرده اند را به چالش کشیده است. از سوی دیگر پست مدرنیسم نیز یکی دیگر از رویکردهای نظری مسلط از جمله در جامعه‌شناسی و فلسفه‌ی امروز است که در نقطه‌ی مقابل ارزشها و جامعه‌ی مدرن (مدرنیته) ظهور کرده است. پست مدرنیسم میانی بنیادین مدرنیسم را مورد انتقاد و نفی قرار می‌دهد و چنین مطرح می‌کند که دوران مدرن به پایان خود رسیده و زمان آن فرا رسیده که مدرنیسم اعتراف کند که در تحقق وعده‌های خود مبنی بر ساختن جهانی آباد، آزاد و مطلوب برای بشریت ناکام گردیده است. پست مدرنیستها حتا معتقدند که عقل و علم و سایر ارزشها و تکیه‌گاههای اصلی مدرنیسم و جهان مدرن توانایی تحقق وعده‌های داده شده را ندارند. هم بنیادگرایان مسلمان و هم پست مدرنیستها در ضدیت با مدرنیسم اشتراکات فراوان دارند و داشتن مواضع شبیه به هم آنها در ضدیت با مدرنیسم، این مسئله را به ذهن متبادر می‌سازد که بنیادگرایی اسلامی پدیده‌ای پست مدرن است. هدف این پژوهش که در آن از روش کتابخانه‌ای و تطبیقی بهره گرفته شده؛ بررسی همین مسئله است. نتیجه‌ای که این پژوهش به آن رسیده این است که علیرغم داشتن اشتراکات قابل توجه در مواضع ضد مدرنیستی این دو پدیده، اما آنها در هدف، چشم انداز، ارایه‌ی بدیل برای مدرنیسم، اصول اعتقادی، تنظیم رابطه با گذشته، حال و آینده، با هم اختلاف نظرهای اساسی دارند. به همین علت بنیادگرایی اسلامی را نمی‌توان پدیده‌ای پست مدرن دانست.

واژگان کلیدی: بنیادگرایی اسلامی، پست مدرنیسم، مدرنیسم، ارزشهای مدرن، اسلام.

## ۱. مقدمه

از ابتدای قرن بیستم واژه‌ی بنیادگرایی برای مسیحیانی که در امریکا دین خود را در خطر تهدید از سوی نظام مدرنیستی امریکایی می‌دیدند، به کار گرفته شد. آن مؤمنان مسیحی، ارزشهای مدرن را نافی باورداشتهای دینی خود معرفی می‌کردند و به جای ارزشهای مدرن، آنها بر اصول بنیادین دین مسیحیت تکیه داشتند. به این علت به بنیادگرایان مشهور گشتند. به مرور زمان واژه‌ی بنیادگرایی به سایر ادیان و فرهنگها تعمیم داده شد و به طور مشخص از دهه‌ی هفتاد قرن بیستم برای مخاطب قرار دادن مسلمانانی که در برابر مبانی مدرنیستی از خود مقاومت نشان می‌دادند نیز مورد استفاده قرار گرفت. مقاومت و مبارزه‌ی گروههای مسلمان علیه ارزشهای مدرنیستی، چالش میان بنیادگرایان مسلمان و مدافعان مدرنیسم را شدت بخشید به گونه‌ای که این چالش به یکی از اصلی‌ترین کشمکشهای بین‌المللی در دنیای امروز تبدیل شده است. تهاجم بنیادگرایان مسلمان به مدرنیسم و جهان مدرن با رویکرد نظری جریان پست مدرنیسم همخوانی بسیاری دارد. این اشتراکات سبب شده تا بحث در مورد احتمال پست مدرن بودن رویکرد بنیادگرایی اسلامی بالا بگیرد.

پدیده‌ی بنیادگرایی اسلامی، همه‌ی جوامع مسلمان نشین را درنوردیده و در بسیاری از این جوامع سبب پیدایش جنبشهایی اجتماعی و سیاسی گردیده است. بسیاری از پژوهشگران متفق القول اند که محمد بن عبدالوهاب (1703-1792) در پیدایش چنین نهضتی، نقشی اساسی ایفا نموده است. از قرن نوزدهم و با پررنگ تر شدن حضور استعمار در کشورهای مسلمان، اقبال از جنبشهای اسلامی نیز شدت گرفت. تا چند دهه پیش، از پیروان این گرایش اسلامی به عنوان مسلمانان تندرو، تروریست، خشونت گرا، افراطی و ... نام برده میشد. اما از دهه‌ی هفتاد قرن بیستم، واژه‌ی "بنیادگرایی اسلامی" متداول گردید و امروزه به عبارتی مشهور برای نامیدن مسلمانان خشونت گرا تبدیل شده است. از آنجا که این پدیده در دوران مدرن ظهور کرده، برخی از کارشناسان، بنیادگرایی اسلامی را پدیده‌ای مدرن می‌دانند که سعی دارد دین (اسلام) را در عصر حاضر احیا نماید. اما صاحب نظران بسیار دیگری نیز وجود دارند که بنیادگرایی اسلامی را ضد مدرن تعریف می‌کنند، بدین بخاطر که این پدیده را با مبانی فکری، ارزش‌ها، دستاوردها، هنجارها و شاخص‌های مدرنیته در تعارض می‌بینند. در این صورت این پرسش مطرح می‌گردد که آیا بنیادگرایی اسلامی را می‌توان یک پدیده‌ی پست مدرن دانست؟ این پرسش اصلی این مقاله است. پرسش فرعی این مقاله از این قرار می‌باشد که پدیده‌ی بنیادگرایی اسلامی تا چه حد با پدیده‌ی پست مدرنیسم دارای اشتراک است؟

در پاسخ به این دو پرسش، دو فرضیه نیز بدین ترتیب صورت بندی می‌شوند:

- فرضیه‌ی ۱: به نظر می‌رسد بنیادگرایی اسلامی تا حد قابل ملاحظه‌ای با پست مدرنیسم دارای اشتراک است.
- فرضیه‌ی ۲: به نظر می‌رسد بنیادگرایی اسلامی یک پدیده‌ی پست مدرن باشد.

این مقاله به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد و یعنی اینکه پدیده‌ی بنیادگرایی اسلامی را از منظری پست مدرنیستی مورد مطالعه قرار می‌دهد. پیش از اینها در بخش تعریف مفاهیم لازم است توضیح داده شود بنیادگرایی اسلامی و نیز پست مدرنیسم چیست تا پس از آن، راه برای تعیین میزان اشتراکات این دو پدیده و سپس تعیین صحت و سقم فرضیه‌های دوگانه هموار گردد.

این پژوهش به هدفی شخصی برای پاسخ به دغدغه‌ای فکری در راستای پرده برداری از یک ابهام علمی - آکادمیک انجام گردیده است. پژوهش ابزاری است برای پاسخ دادن به پرسش‌های فکری جهت زدودن ابهامها و آشکارسازی حقیقت و کسب شناخت و معرفت. بنابراین، این پژوهش هدفی معرفت شناسانه در کنه خود دارد و می‌خواهد رابطه‌ی میان دو چارچوب فکری یا دو پدیده‌ی مربوط به دنیای امروز را بررسی و کشف نماید تا در سایه‌ی لایه برداری از نوع رابطه میان این دو رویکرد فکری، به فربه سازی اندیشه و معرفت علمی کمک نماید.

## ۲. روش

روش این تحقیق، کتابخانه ای است و محقق از اسناد نظری مکتوب موجود در کتابخانه ها و کتابهای در دسترس به سه زبان پارسی، انگلیسی و هلندی بهره گرفته است. بنابراین ابزار جمع آوری داده ها در این پژوهش نظری؛ اسناد موجود در کتابهاست که بویژه از تکنیک مقایسه میان دو رویکرد نظری (پدیده) بنیادگرایی اسلامی و پست مدرنیسم استفاده گردیده است. این روش تطبیقی بر آن است تا میزان اشتراکات میان این دو موج فکری یا پدیده را تعیین و سپس از رهگذر مقایسه میان اشتراکات آنها تعیین کند که آیا می توان بنیادگرایی اسلامی را پدیده ای پست مدرن نامید یا خیر؟

پیش از ورود به مبحث اصلی و مرور یافته ها، لازم است دو مفهوم کلیدی این پژوهش تعریف گردیده و مورد بررسی قرار گیرند.

### الف. پست مدرنیسم

به دست دادن تعریفی مشخص و کامل از پست مدرنیسم کار دشواری است. بسیاری از متخصصان امر نسبت به این نکته متفق القول اند. واژه ی پست مدرنیسم برای نخستین بار در سالهای سی قرن بیستم در ادبیات اسپانیا مورد استفاده قرار گرفت. معنی پست "پس از" می باشد و پست مدرنیسم یعنی "پس از مدرنیسم". اما "پست" صرفن بر دوره ی زمانی دلالت نمی کند و می تواند مفهومی شناخت شناسانه (Epistemologic) در خود نهفته داشته باشد و از وجود یک بحران حکایت کند. در معماری، واژه ی پست مدرنیسم برای تأکید بر این موضوع استفاده می شود که اجزای به کار گرفته شده در یک بنا، به طور مستقل و جدا از کل ساختمان دارای کارکرد و قابل فهم می باشند. این روش، بر خلاف شیوه ی معماری مدرن است که در آن بر کارکرد کل بنا و هماهنگی و هارمونی میان اجزای آن تأکید اصلی دارد و نه بر تزیین آن (احمدی، ۱۳۷۴: ۴-۲۶۱).

همچنین فیلسوفان امریکایی مانند تاین بی و رایب میلز در دهه ی پنجاه میلادی قرن بیستم واژه ی پست مدرنیسم را به کار برده اند. اما این فیلسوف فرانسوی ژان فرانسوا لیوتارد (۱۹۹۸-۱۹۲۴) بود که اصطلاح پست مدرنیسم را در سال ۱۹۷۹ به طور مکرر مورد استفاده قرار داد و به آن هویتی علمی بخشید و در علوم اجتماعی متداول ساخت.

برای فهم اینکه پست مدرنیسم چیست، بیان این نکته ضروری است که این جریان فکری، مدرنیسم را در "بحران" می بیند. این بدین معنی است که کلمه ی "بحران" یک مفهوم کلیدی در ادبیات پست مدرنیستی است. در مدرنیسم، عقلانیت و علم در محوریت قرار دارند. هم اینک تفکر علمی و زندگی عقلانی در دوران مدرن که به قیمت نفی شیوه ی زیستن سنتی، که در آن ارزشها و هنجارهای اخلاقی، مذهبی و غیر عقلانی از اهمیت اساسی برخوردار بودند، توسط پست مدرنیستها به زیر سؤال رفته است. دوران مدرنیته، دوران سلطه ی عقل انسانی و خرد جمعی و باورهای علمی بر اعتقادات و الگوهای سنتی است. دوران مدرن با جنبه های سنتی زندگی بشری رابطه ای انتقادی برقرار می سازد، حتی با متون مقدس. در این دوران، جامعه ی مدنی بر نظام سیاسی مسلط است و سازماندهی زندگی اجتماعی نه از طریق شاخصهای دینی و ارزشهای سنتی، بلکه با تکیه بر عقل خودبنیاد جمعی انجام می پذیرد (احمدی، ۱۳۷۴: ۹).

مدرن بودن یعنی چیزی را نو کردن. در تعالیم مدرنیسم، این عقل و علم اند که اعتبار نظریه ها را تعیین می کنند. انسان مدرن آن است که بر اساس این هنجارها عمل کند و طریقه ی غیرعقلانی زیستن را نفی می کند. با این همه نباید از نظر دور داشت که عقلانیت یا غیرعقلانی گری واژه هایی هستند که هر عالمی آن ها را بر پایه ی درک خود، تعریف، فهم و استفاده می کند. هر جامعه ای می تواند معانی خاص خود را به آنها ببخشد.

به جز این، مفاهیمی همچون خودآگاهی، دموکراسی، آزادی، حقوق بشر، تکثرگرایی، مشارکت همگانی در سازماندهی نظام اجتماعی و سیاسی، انسان گرایی و ... در مدرنیسم از توجه و ارزش محوری برخوردارند. علم محوری از پیامدهای مدرنیسم

بوده است. تأکید بر علم و عقل دربرگیرنده‌ی این باور مدرن است که حقیقت برای انسان و دوران مدرن پدیده‌ای رازآلود و الهی نمی‌باشد و در آسمان نباید به دنبال آن گشت، بلکه علم و عقل برای یافتن حقیقت، خود بسنده‌اند. زندگی انسان مدرن در جهان عینی و واقعی جریان دارد و بر پایه‌ی علم و عقل سازماندهی می‌شود و این درحالیست که در دوران سنت، این حقیقت و اخلاق و دین بودند که علم را سرپرستی می‌کردند و زندگی و نظام اجتماعی را در همه‌ی ابعادش پی می‌ریختند و کنترل می‌نمودند. مدرنیسم، خود انتقادی همه‌جانبه نسبت به سنت بود و پست مدرنیسم اینک خود انتقادی مشابه نسبت به مدرنیسم می‌باشد. پست مدرنیسم، مدرنیسم را مورد انتقاد قرار می‌دهد که نتوانسته است به وعده‌های خود مبنی بر برپایی جهانی بهتر، مرفه‌تر، آبادتر، آزادتر و امن‌تر برای بشریت عمل کند که در نتیجه، بحرانی جدی در جوامع مدرن و حتا در سراسر جهان ایجاد گردیده است. پست مدرنیسم معتقد است که دیگر زمان وعده‌های آرمانی و داستان سرایی‌های مدرنیستی (فراروایتها) به پایان رسیده است و وقت آن رسیده که شکست و ناکامی مدرنیسم در تحقق وعده‌هایش اعلام شود. پست مدرنیستها بر جنگ، فقر، هرج و مرج، بی‌عدالتی اجتماعی و بین‌المللی، مشکلات زیست محیطی و سایر معضلات جهانی در عصر حاضر انگشت می‌نهند و مدرنیسم و نظام سرمایه‌داری را مسئول این ناهنجاری‌ها معرفی می‌نمایند.

ویلتردینک، استاد جامعه‌شناسی فرهنگ در دانشگاه آمستردام هلند، چهار جنبه‌ی تغییر برای پست مدرنیسم قائل می‌گردد که این جنبه‌ها از هم جدا و در عین حال با هم مرتبط‌اند. اول: تحولات در زمینه‌ی علمی است. بدین معنا که در دوران پست مدرنیته، اعتبار علم خدشه پذیرفته است. مدرنیسم با اطمینان از موفقیت کامل علم سخن می‌گفت، اما پست مدرنیسم این اطمینان را شدیداً به باد حمله و انتقاد می‌گیرد. نسبی‌گرایی علمی نمی‌پذیرد که تنها یک حقیقت عام و یک روش علمی ثابت و معین برای مواجه شدن با پدیده‌ها وجود داشته باشد.

دومین جنبه در عرصه‌ی هنر است. نه تنها در عرصه‌ی معماری، بلکه در سایر عرصه‌های هنری نیز، سخن از نوآوری است. در نتیجه‌ی این تحول، سنت پیش‌کسوتان هنر مورد نقد قرار می‌گیرد و سلیقه‌ی خود هنرمند در آفرینش هنری او حرف اصلی را می‌زند.

جنبه‌ی سوم شامل تغییرات سیاسی ایدئولوژیک‌اند. افول مارکسیسم که پیش از هر ایدئولوژی دیگر بر علم و عقل تأکید داشت و پیشرفتهای مادی را در جامعه جستجو می‌کرد، بر ظهور پست مدرنیسم تأثیر فراوان داشته است. ویلتردینک معتقد است که این استدلال، ضعیف‌ترین نظریه‌ی پست مدرنیستهاست، زیرا اعتبار نظریه‌های علمی را نمی‌بایست به یک ایدئولوژی وابسته دانست که از علم دفاع می‌کند.

سرانجام جنبه‌ی چهارم این است که پست مدرنیستها از جنبشهای اجتماعی دفاع می‌کنند، چون آنها در اعتراض و انتقاد نسبت به وضع مدرنیستی موجود به وجود آمده‌اند (Wilterdink, 2000: 8-13).

به اعتقاد کونِت، پست مدرنیسم بیشتر بر بحرانی تکیه می‌کند که در دوران مدرن و آن هم در نظریه‌های متفکران مدرنیستی وجود دارد. به گمان او، مشکل پست مدرنیستها این است که آنها هیچ معیاری برای تفکیک خوب از بد ارایه نمی‌دهند، بلکه آنچه برای آنها وجود دارد؛ بی‌نظمی، هرج و مرج و ناهنجاری است. به نظر پست مدرنیستها انسان امروز هیچگونه هدفی برای زیستن ندارد. او زندگی نمی‌کند بدین خاطر که می‌تواند یا باید زندگی کند، بلکه او زندگی می‌کند بدون آنکه برایش مهم باشد چرا؟ کونِت بر این باور نیست که برای پست مدرنیسم، یک دوره‌ی تاریخی مشخص (پس از مدرنیته) باید تعیین نمود، چرا که از نظر او، پست مدرنیسم بیشتر یک اعتراض و انتقاد نسبت به تفکر مدرن است تا یک دوره‌ی تاریخی (Counet, 1995: 103-4).

پست مدرنیسم را همچنین می توان نوعی ایدئولوژی دانست. آگر، مدرس فلسفه در امریکا، پست مدرنیسم را از شش زاویه مورد بررسی قرار می دهد و تأکید می کند که پست مدرنیسم نوعی ایدئولوژی است که از مکتب نظریه انتقادی برخاسته است:

۱. پست مدرنیسم هرگونه ارزش مطلق را نفی می کند. از همینجا آگر، پست مدرنیسم را با نیهیلیسم نیچه پیوند می دهد.
۲. پست مدرنیستها رابطه ی خوبی با تاریخ ندارند. آنها زمان آینده را نیز تا سر حد حال جاودان تقلیل می دهند.
۳. پست مدرنیستها سیاست را به عنوان مجموعه ای از اهداف و مقاصد خاص نفی می کنند. آنها سیاست فعلی در جهان را فاسد و بیمار می بینند که نمی تواند منشاء خیری برای زندگی اجتماعی باشد.
۴. پست مدرنیسم از فردگرایی جدید و دوران پس از لیبرالیسم سخن می گوید که بر اصول دموکراتیک بیش از دوره ی ماقبل خود تأکید دارد.
۵. پست مدرنیستها مدرنیسم را مورد انتقاد قرار می دهند که فرآیند مدرنیزه سازی توسط سرمایه داری و امپریالیسم انجام می شده است و بخاطر ناملایمات اقتصادی و نابرابری طبقاتی در سطح جهان، امپریالیسم اقتصادی را به شدت به باد حمله می گیرند و نسبت به "آمریکایی سازی" جهان هشدار می دهند.
۶. پست مدرنیستها از دوره ی بعد از عقلانی گری سخن می گویند. به گمان آنها عقلانی گری مورد نظر مدرنیسم به نوعی عقلانیت ابزاری تبدیل شده که در آن، تکنولوژی بالاتر از عقل انسانی قرار داده می شود. آنها مدرنیسم را به نقد می کشند که تأکید این مکتب فکری بر خرد نتوانسته است حقیقت، زیبایی و عدالت برای انسان به ارمغان بیاورد، بلکه سرمایه داری به کمک عقلانیت ابزاری و از طریق تکنولوژی و رسانه های همگانی در واقع خرد انسانی را تضعیف نموده است. آگر نیز پست مدرنیسم را بیشتر یک رویکرد انتقادی می داند و آن را به آموزه های مکتب فرانکفورت و نیهیلیسم مرتبط می کند. او اگر چه نفی ارزشهای مطلق را از ویژگیهای اصلی پست مدرنیسم می داند، اما به دشواری ارایه ی تعریفی مشخص از پست مدرنیسم اعتراف می کند (Agger, 1992: 284-301).

برای پست مدرنیسم ویژگیهای دیگری نیز ذکر می کنند. ماقنوس، استاد دانشگاه کالیفرنیا، این ویژگیها را برای پست مدرنیسم بر می شمرد:

ضدیت با شناخت شناسی، ضدیت با اصول گرایی، ضدیت با واقعیت گرایی، ضدیت با بنیادگرایی، ضدیت با تفسیری ماورالطبیعی از جهان، ضدیت با علم به عنوان چارچوب تعیین ملاک زندگی، ضدیت با کلیسامحوری، ضدیت با ربط دادن حقیقت با واقعیت، مخالفت با محدود کردن فرهنگ گفتاری در کلمات تعریف شده ای به نام فرهنگ لغت، ضدیت با سنت به عنوان نظامی خاص، ضدیت با داستان سرایی های مدرنیسم مبنی بر برپایی جهانی بهتر به کمک علم و عقل و سایر ارزشهای مدرن، مخالفت با مدرنیسم که در نتیجه آن را با نسبی گرایی، شک محوری و نیهیلیسم پیوند می دهد، سرانجام ضدیت با حاکمیت عقل بر زندگی که در مدرنیسم از محوریت برخوردار است (Magnus, 1999: 206).

شخصیتهای مختلفی را با پست مدرنیسم مربوط می کنند از جمله میشل فوکو (۱۹۸۴-۱۹۲۶) که از نظر او تلاش انسان برای رسیدن به حقیقت به علم رسیده و این نیز قدرت را برای انسان به ارمغان آورده است. فوکو نیز معتقد است که خرد و عقلانی گری در دوره ی روشنگری باعث ایجاد هرج و مرج، بی نظمی و شکاف طبقاتی در گستره ی جهانی گردیده است. این آموزه ها که در دوران مدرنیته متداول شده اند، سبب گردیده اند که از علم و قدرت، سوء استفاده شود و قدرت به عنوان نظامی تمامی گرا و خطرناک به امری طبیعی تبدیل گردد.

از یک نظرگاه می توان دو گروه را در میان پست مدرنیستها از هم تفکیک نمود. یکی گروهی که پست مدرنیسم را به مثابه ی یک نظریه ی انتقادی و نوعی اعتراض و نقد و مخالفت نسبت به مدرنیسم و ارزشها و شاخص های دوران مدرن

می‌نگرند و نه الزاماً به عنوان یک دوره ی تاریخی مشخص. دیگری آن گروهی که بیشتر واژه ی پست مدرنیته را به کار می‌برند و آن را نوعی دوره ی تاریخی می‌دانند که در سیر حرکت تاریخی جوامع، پس از دوره ی مدرنیته رخ نموده است.

ب. بنیادگرایی اسلامی

واژه ی بنیادگرایی برای نخستین بار در قرن بیستم بکار گرفته شد و برگرفته از فرهنگ مسیحی است، اما با گذشت زمان به سایر ادیان و گروه‌های دینورز نیز گسترش یافته است. این واژه برای نخستین بار در اوایل قرن بیستم در آمریکا مورد استفاده قرار گرفت. بین سالهای ۱۹۱۵-۱۹۱۰ در این کشور نشریه ای تحت عنوان "بنیادها" (Fundaments) توسط شاخه ای از پروتستانها منتشر می‌گردید که هدف از آن، مقابله با اختلاس و رشوه خواری و نیز دفاع از ارزشهای بنیادین مسیحیت در مقابل فرآیند نوسازی (تجدد یا مدرنیزه سازی) اجتماعی بود. در این نشریه پایه های مدرنیسم که از نظر آن مسیحیان، ارزشهای مذهبی را تهدید می‌کنند، به چالش فراخوانده می‌شدند. جنبش بنیادگرایی مذهبی در آمریکا بر این نکته پای می‌فشرد که علم مدرن، فرهنگ سنتی را در آستانه نابودی قرار داده است. به همین دلیل طرفداران این گرایش به جنگ با فرهنگ مدرنیسم برخاستند (Ahlberg, 1998:49). از دهه ی شصت قرن بیستم، جنبشهای اسلامی در کشورهای مسلمان نشین تحرک قابل ملاحظه ای در عرصه ی سیاسی پیدا کردند. از آن زمان به بعد، اسلام سیاسی به پدیده ای جدی در سطح جهانی تبدیل شده است. از دهه ی هفتاد، واژه ی "بنیادگرایی" در رابطه با اسلام و مسلمانان به کار گرفته شد. انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ در ایران از جمله مهمترین عواملی بود که واژه ی بنیادگرایی اسلامی را متداول ساخت. اینکه بنیادگرایی اسلامی دقیقاً چیست، پرسشی قابل بحث می‌باشد. واقعیت اینست که ارایه ی تعریفی مشخص و عام پسند از این پدیده کار دشواریست، چون تعریف آن معمولاً وابسته به سلیقه ی فکری متخصصین می‌باشد. به هر حال واژه های مختلفی را با این پدیده مرتبط می‌دانند از جمله افراط گرایی اسلامی، اسلام سیاسی، فاناتیسم اسلامی، اسلام رادیکال، اصول گرایی اسلامی، خشونت گرایی مسلمانان و تندروی اسلامی. تعیین مرحله ی آغازین بنیادگرایی اسلامی نیز مورد اختلاف صاحب نظران است. بسیاری از صاحب نظران جنبش وهابیت در عربستان به رهبری محمد بن عبدالوهاب را خواستگاه اصلی بنیادگرایی اسلامی می‌دانند. بعضی دیگر از صاحب نظران معتقدند که بنیادگرایی اسلامی با نام محمد رشید رضا (۱۸۶۵-۱۹۳۵) آغاز می‌شود. رشید رضا به نوعی امپراطوری اسلامی و احیای نظام خلیفه گری اسلامی معتقد بود که بتواند همه ی کشورهای اسلامی را در بر گیرد (Wessels, 1980:101). البته منظور او عمدتاً کشورهای عربی بود تا اسلامی. شاید بتوان اخوان المسلمین را اولین گروه سازمان یافته ی بنیادگرای مسلمان نامید که رهبران آن تحت تأثیر اندیشه های رشید رضا بودند. این سازمان در سال ۱۹۲۸ توسط حسن البناء (۱۹۴۹-۱۹۰۵) و شش تن دیگر در مصر تأسیس شد. هدف اساسی گروه اخوان المسلمین؛ اسلامی کردن جامعه و احیاء قدرت اسلام در کشورهای مسلمان نشین بود. به همین خاطر این سازمان درصدد براندازی حکومتها در کشورهای اسلامی و برقراری نظام سیاسی جدیدی برپایه ی ارزشهای سنتی اسلامی بود. اسلام برای البناء یک ایدئولوژی تمام و کامل بود که برای تمام مشکلات جامعه راه حل‌های همه جانبه دارد (Banna, 2002:18). یانسن اخوان المسلمین را "سازمان مادر" بنیادگرایی اسلامی می‌داند. اخوان المسلمین اولیه دارای گرایشات ضد سرمایه داری بود و در عرصه ی اقتصادی بر منافع ملی و اسلامی تأکید می‌ورزیده است. هرچند که در عرصه ی اقتصاد، سوسیالیسم را همان عدالت اجتماعی مورد نظر اسلام ترجمه می‌کرد. این گروه خواهان بازگشت به اسلام بعنوان یک روش زندگی است که بتواند هویت اسلامی مسلمانان را احیاء و حس مقاومت در برابر امپریالیسم غرب را تقویت نماید. اخوان المسلمین همچنین به دنبال برقراری نظامی عادلانه در جامعه بوده است که آن را از طریق بازگشت به قرآن و اسلام تعقیب می‌نماید (Jansen, 1986:81).

سید قطب (۱۹۶۵-۱۹۰۶) از دیگر شخصیت‌های مؤسس اخوان المسلمین مصر می باشد. برخی صاحب نظران افکار او را تدریجانه تر از اندیشه های حسن البنا می دانند. او هم خود را از جمله صرف تفسیر قرآن نمود تا آنجا که بیش از سی کتاب در این باره از خود بر جای گذاشت. اسلام برای وی نظام اجتماعی \_ سیاسی \_ اقتصادی \_ حقوقی کاملی بود که نه به غرب وابستگی داشت و نه به شرق و برای همه ی مسائل و مشکلات اجتماعی \_ اقتصادی از راه حل‌های مناسب برخوردار بود. در واقع او میان وابستگی به بلوک غرب و شرق، به راه سومی معتقد بود که از مسیر اسلام می گذشت. تز او در این باره "اسلام به عنوان بدیل" نام گرفت. سید قطب جوامع غربی را با شرایط زمان جاهلیت قبل از اسلام مقایسه می کرد چراکه مسیر حرکت آن جوامع را خلاف معنویت و دین (اسلام) می دید. به همین علت او اعتقاد داشت که مسلمانان باید بر علیه نظام غرب وارد جهاد شوند. برای او دین و دولت غیرقابل تفکیک از یکدیگر بودند. از نظر او تنها خداست که مجاز است حکومت تشکیل دهد که این مهم را رهبر اسلامی (که یک فقیه است) به نیابت از او باید انجام دهد. قوانین جاری باید برگرفته از شریعت اسلام باشند و نه مصوبات مجلسی که از انسانها تشکیل می یابد (موصلی، ۱۳۸۸: ۲۵).

بسیاری از سازمانهای اسلامی که اعتقاد به عملیات مسلحانه دارند، براساس اندیشه های سید قطب شکل گرفته اند. از آن جمله اند؛ جماعت المسلمین، جهاد اسلامی، حماس، جماعت اسلامی و التکفیر والهجره. در نگاه این گروهها، جامعه ی غرب همان نظام جاهلی است. سید قطب پس از ده سال حبس در زندان سرانجام توسط نیروهای دولتی مصر اعدام گردید. ابوالاعلی مودودی (۱۹۷۷-۱۹۰۳) یکی دیگر از چهره های مهم در جهان اسلام است که با بنیادگرایی اسلامی او را مرتبط می دانند. از نظر او ارزشهای مدرن مانند عقل بشری و علم قادر به هدایت انسان به سوی حقیقت نمی باشند و تنها راه سعادت جامعه ی اسلامی جاری ساختن شریعت اسلام در جامعه است. او بجای محور قرار دادن عقل و علم بشری، تکیه بر خدا، تعالیم پیامبر اسلام(ص) و قرآن را راهگشای هدایت می دید (مودودی، ۱۳۸۳: ۷۷-۸۸). مودودی تفکرات سید قطب را پی گرفت و در پاکستان (امروزی) سازمان "جماعت اسلامی" را در سال ۱۹۴۱ تأسیس نمود. او عقلانیت غربی را فریبی جاهلی خواند، دموکراسی را در ضدیت با اسلام می دید، علم گرایی مدرن را ناتوان از هدایت انسان در مسیر سعادت معرفی نمود و به اسلام به مثابه ی بدیلی برای غرب و شرق می نگریست (Mauwdudi, 1963:27).

بنیادگرایان مسلمان درصدد احیاء دوران طلایی تمدن اسلام اند و نیز خواهان تأسیس یک حکومت اسلامی می باشند که از آن طریق بتوانند جامعه را ماهیتی اسلامی ببخشند. مقابله با نظامهای سکولار در کشورهای مسلمان از طریق برپایی حکومتی شریعت محور هدف اصلی این بنیادگرایان می باشد. این بدین معناست که بنیادگرایی اسلامی خود را با ارزشهای دوران مدرن در تضاد می بیند. بسیاری از بنیادگرایان مسلمان، مدرنیسم را چالشی جدی برای اعتقادات و هویت دینی خود می بینند. تصور آنها چنین است که ارزشهای مدرنیستی، ارزشهای سنتی اسلام را تهدید به نابودی می کنند و بنابراین مدرنیته را دشمن خود تلقی می کنند و درصدد نفی دستاوردهای دوران مدرن می باشند. آنها دموکراسی، تکثرگرایی، آزادیهای فردی و اجتماعی و گاه حتا تکنولوژی مدرن را نافی اعتقادات دینی خود می پندارند و احیاء اسلام را چاره ی جلوگیری کردن از شیوع این ارزشهای غربی در جامعه ی مسلمانان می دانند. آنها این ارزشها را حتا گاهی اوقات کفرآمیز تلقی می کنند (Zemni and Casier, 2007:52).

در همین راستا بنیادگرایان اسلامی ضدیت خاصی با قدرتهای غربی و انگیزه های امپریالیستی آنها دارند. آنها غرب را متهم می کنند که در قرون گذشته از طریق مستقیم نظامی به استعمار کشورهای مسلمان دست زده است و درصدد اعمال سلطه ی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در این کشورها برآمده است و در دوران جدید این قصد از طرق غیرمستقیم انجام می شود. پدیده ی "جهانی شدن" (Globalization) از نظر آنها شیوه ی جدید نفوذ غرب در کشورهای دیگر است و

از جمله راهیست که قدرتهای غربی سعی دارند از طریق آن فرهنگ و سیاست و اقتصاد کشورهای مسلمان نشین را کاملن غربی کنند. در واقع نظم جهانی که غرب در صدد برقراری آنست، نفی کننده ی هویت اسلامی مسلمانان تلقی می شود (Bin Saeed, 1995:5-6).

ضدیت با مدرنیسم و قدرتهای غربی و نیز دفاع از هویت اسلامی، ریشه در دفاع از سنتهایی دارد که بنیادگرایان آنها را در دنیای کنونی در تقابل با ارزشهای مدرن در خطر می بینند. اینان گروهی هستند که ارزشهای سنتی اسلامی را جاودان می پندارند و آنها را برای همه ی زمانها و مکانها معتبر و قابل اجرا می دانند و هویت خود را در حفظ و دفاع از آنها تعریف می کنند. در این صورت بنیادگرایی اسلامی "واکنشی" است در مقابل فرایندی که سنتهای اسلامی را به خطر انداخته است و قصد دارد از نابودی این ارزشها جلوگیری کند و آنها را دوباره احیا نماید. این بنیادگرایان، خود را دارای حق انحصاری در تفسیر از دین می دانند و دگراندیشان را تحمل نمی کنند. آنها خود را صاحبان و مفسران حقیقت محض می شمرند و دیگران را از آن محروم می بینند. به همین علت نسبت به "دیگران" برخوردی نامدارانه دارند و برای نفی مخالفان خود از روشهای خشونت آمیز نیز سود می جویند. این پدیده بر احساسات مذهبی استوار است و خصیلتی تهاجمی دارد. یکی از اصلی ترین نظریه پردازان این دیدگاه آنتونی گیدنز است. گیدنز بنیادگرایی را پدیده ای واکنشی نسبت به مدرنیسم می بیند (ر.ش. به گیدنز، ۱۳۷۹:۸۹-۷۱).

علیرغم اختلاف نظر در تعریف پدیده ی بنیادگرایی اسلامی، با اینهمه می توان ویژگیهای زیر را برای بنیادگرایان مسلمان برشمرد. همه ی آنها:

- ۱- به جاودان و مطلق بودن متون مذهبی خود اعتقاد دارند و آن را برای همه ی زمانها و مکانها معتبر می شمرند و اجرای احکام مندرج در آن را به طور جزئی از وظایف خود می شمرند.
- ۲- در صدد مذهبی کردن جامعه از طریق استقرار نظامی برپایه ی شرع می باشند.
- ۳- در صدد مذهبی کردن کل جهان هستند.
- ۴- مرد و زن را در جامعه از هم جدا می سازند.
- ۵- جهان را به دو قطب کافر و مؤمن تقسیم می کنند و دگراندیشان را جزء کافران پنداشته، آنها را تحمل نمی کنند.
- ۶- در مقابل ارزشهای دوران مدرن مقاومت نشان می دهند.
- ۷- مذهب را با نظام سیاسی ادغام می کنند
- ۸- و غیردینی کردن نظام سیاسی را بر نمی تابند.
- ۹- برای خود حق تفسیر انحصاری از دین و متون مذهبی قائل می شوند.
- ۱۰- ضد سلطه ی قدرتهای غربی (بویژه آمریکا) می باشند.
- ۱۱- از خشونت برای رسیدن به اهداف خود استفاده می کنند.
- ۱۲- پیروان مذاهب دیگر را دشمن می شمرند (مرادی، ۱۳۸۹:۴۰).

### ۳. یافته ها

#### بنیادگرایی اسلامی و مدرنیسم

بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که بنیادگرایی مذهبی و از جمله نوع اسلامی آن با ارزشهای مدرنیسم در تضاد می باشد. مارتی، بنیادگرایی مذهبی را پدیده ای ضد مدرن می داند که با الهیات مدرن سر ناسازگاری دارد. به گمان او، بنیادگرایان، متن مقدس را مطلق می پندارند و نمی پذیرند که نظرات و پیشداوری های مخاطبین (خوانندگان متن) در



تفسیر و فهم متون تأثیری دارد و یا اینکه اجزای متن را با توجه به روح کلی حاکم بر متن تفسیر و فهم نمایند. همچنین برای بنیادگرایان پذیرفتنی نیست که اعتقاد مذهبی، امری نسبی است و نیز با آموزه های دوران روشنگری، ایدئولوژی های مدرن و اراده ی پیشرفت دنیوی سرناسازگاری دارند (Marty, 1992: 12-13 and 16-7).

مولتمان استاد دانشگاه توینگن آلمان، بنیادگرایی اسلامی را تهاجمی علیه دنیای مدرن می داند که قصد دارد جهان عرب را اسلامی سازد، آزادی انسان را نفی می کند، با غیردینی کردن جامعه در می افتد و درصدد اسلامی سازی سیاست، فرهنگ و نظام آموزشی است (Moltmann, 1992: 95).

تیبی از صاحب نظران در زمینه ی بنیادگرایی اسلامی، بنیادگرایی را ایدئولوژی بدیل مدرنیته ی فرهنگی می داند، چراکه مدرنیته بر دموکراسی، کثرت گرایی، حقوق بشر و مدارای لیبرالیستی استوار است. درحالیکه مدرنیته بر فرد تأکید دارد، بنیادگرایی به جمع اهمیت بیشتری می دهد. تیبی معتقد است که اساس مدرنیته این موضوع است که درصدد ایجاد نظامی دموکراتیک در جامعه است، درحالیکه بنیادگرایان اسلامی درصدد برپایی حکومت خدا بر زمین و تحقق نظامی اسلامی در جامعه اند. بدینگونه است که این پدیده، نوعی ایدئولوژی بدیل برای دولت غیردینی مدرنیستی به شمار می رود (Tibi, 1998: 24-8).

اشکوری ویژگیهای زیر را برای بنیادگرایی اسلامی منظور می کند:

ضدیت با نوگرایی (مدرنیسم)، آشتی ناپذیری، تحجر، بازگشت به سنت اسلام، تأکید بر منابع اسلامی بدون تفسیر نو از آنها، تأکید بر تاریخ اسلام، تأکید بر شریعت به مثابه ی چارچوبی مطلق، ارایه ی قرائتی اقتدارگرایانه از اسلام، با دولت غیردینی و تلاش برای تحقق حکومتی اسلامی بر مبنای شریعت، ظاهرگرایی و تأکید بر جنبه های ظاهر رفتار به جای محتوای دین، غرب ستیزی و ضدیت با جهان مدرن و تقسیم جهان به دو قطب مؤمن و کافر (اشکوری، ۱۳۷۶: ۴۲-۳۸).  
به هر حال بنیادگرایان با بسیاری از ارزشهای دوران مدرن از جمله دموکراسی، تکیه بر عقل بشری، علم محوری، تکثرگرایی، مشارکت فعال زنان در سپهر عمومی، حقوق بشر، فعالیت جامعه ی مدنی، آزادی بیان مخالفین، مدارا با دگراندیشان و ... سر ناسازگاری دارند و اسلام برای آنها خود راه حل است و از پتانسیل کافی برای اداره و سازماندهی سپهر عمو می برخوردار می باشد.

#### بنیادگرایی اسلامی و پست مدرنیسم

چنانکه پیش از این آمد، بسیاری از جریانهای بنیادگرای مسلمان، مدرنیته و اصول و ارزشهای آن را مورد انتقاد قرار می دهند. بنیادگرایی اسلامی در مقابل فرآیند مدرنیته سازی جامعه از خود مقاومت نشان می دهد. به همین علت است که بسیاری از کارشناسان مربوطه، بنیادگرایی اسلامی را پدیده ای ضد مدرن می دانند. حتا برخی از متخصصین امر، این پدیده را واکنشی در مقابل (علیه) دستاوردهای مدرنیته در جوامع مسلمان و یا پدیده ای ظهور کرده از بیم شیوع ارزشهای مدرن در جوامع اسلامی می بینند. به همین خاطر است که به گمان این دسته از صاحب نظران، بنیادگرایی اسلامی خصلتی پست مدرنیستی پیدا می کند تا آنجا که حتا برخی از آنها آن را پدیده ای پست مدرن تعریف می کنند. بویژه آنکه این پدیده نیز همچون پست مدرنیسم، مدرنیته را در بحران می بیند و مرگ آن را انتظار کشیده و حتا اعلام می کند. پرسش این است که آیا به همین دلایل می توان بنیادگرایی اسلامی را پدیده ای پست مدرن تلقی نمود؟ برای پاسخ به این پرسش، این دو پدیده در ۱۰ موضع مورد مقایسه قرار می گیرند تا بر پایه ی این رویکرد تطبیقی، راه برای تعیین دقیق رابطه میان بنیادگرایی اسلامی و پست مدرنیسم هموار گردد:

۱. **حاکمیت عقل:** هم پست مدرنیستها و هم بنیادگرایان اسلامی حاکمیت عقل را نفی می کنند. از منظر پست مدرنیستها دیگر نمی توان از تسلط عالم واقعیت و یافتن حقیقت با سلاح علم و عقل سخن گفت. متعاقب آن، دیگر نمی توان به دنبال

قانونمندی‌هایی ثابت و عام عقلی در طبیعت گشت تا از آن طریق به سازماندهی زندگی اجتماعی پرداخت. پست مدرنیستها این تلاش را بی فایده و بی ثمر می‌پندارند (Pen, 1993:31). آن عقلگرایی که در محور باورداشتهای مدرنیستی قرار داشت، به زعم پست مدرنیستها بطلانش به اثبات رسیده است. به زعم آنان؛ رخداد مدرنیته به ایجاد بحران انجامیده و جوامع بشری را دچار چالش‌های جدی نموده است. عقل تکیه‌گام مستحکمی نیست تا به کمک آن جهان را اداره کرد. پست مدرنیستها معتقدند که هیچ چیز دیگری وجود ندارد که بتواند جای عقل را پر کند. اما بنیادگرایان مسلمان به جای حاکمیت عقل بشری بر نقش محوری شریعت و ارزشهای اسلامی تأکید دارند. عقل بشری از نظر آنها توانایی نظام دادن به جهان را ندارد، چراکه انسان برای سعادت و رستگاری باید از آسمان پیروی کند. منظور از آسمان همان پیام الهی است که توسط پیامبران به بشر ابلاغ شده است. آخرین حلقه‌ی تکاملی نبوت نیز به پیامبر اسلام (ص) ختم می‌شود و به همین علت این تنها شریعت اسلام است که نجات بخش است. عقل بشری قابلیت آن را ندارد که تکیه‌گام بشریت گردد. بنابراین برای اینان، عقلانیت مقوله‌ای دنیوی است که درصدد تضعیف شریعت اسلامی و از محور انداختن آن می‌باشد. آنها شریعت و اصول دینی را بالاتر از هر چیز دیگر از جمله عقل قرار می‌دهند. سید قطب مدرن‌سازی جوامع را دعوت به سوی هرج و مرج و بازگشت به دوران جاهلیت پیش از اسلام می‌دید و عقل‌گرایی مدرن غربی را "جنگلی" خواند که در جهان، جنگهای خونینی به پا نموده است. جهان غرب از نظر او قادر نیست مشکلات جوامع وابسته به خود را حل و فصل نماید و در نهایت امر به وادی سقوط و فروپاشی فرو می‌گفتند، زیرا نظامی که انسان را به گمراهی و تباهی سوق می‌دهد، سرانجام نابودشدنی است. غرب از نظر او در مسیر ماتریالیسم جاهلی طی طریق نموده و هویتی استعماری یافته و از این لحاظ در نقطه‌ی مقابل تعالیم پیامبران و ادیان الهی قرار گرفته است. سید قطب بر این باور بود که مادیگری غربی، انسان را به سوی جاهلیت هدایت می‌نماید، چراکه از معنویات و دین فاصله گرفته، معیارهای مادی و دنیوی بر زندگی او مسلط گردیده و انسان را به سوی یک زندگی پر استرس، پر فساد، مملو از معضلات اجتماعی با اقتصاد ضعیف و خلق انسانی بی ثبات سوق داده است. به زعم او این تنها اسلام است که انسان را به سوی سعادت و اوج معنویت هدایت می‌کند. این هدف مقدس تنها از طریق پیاده‌سازی قوانین شریعت امکان‌پذیر خواهد بود. (موصلی، ۱۳۸۸: ۸-۲۷ و ۴۰-۳۹). طبق نظر مودودی نیز عقل بشر در جایگاهی قرار ندارد که خود مستقل از خداوند به وضع قانون بپردازد. قانونگذاری بر پایه‌ی عقل از نظر او نوعی عمل ضدخدایی است. به همین علت است که مودودی بر فلسفه‌ی زندگی در غرب مدرن می‌تازد و نظام حاکم بر آن را جاهلی می‌خواند که با قوانین الهی در تضاد قرار دارد (Mauwdudi, 1960:30-31, 36 en 79).

**۲. هرمنوتیک:** هرمنوتیک که علم فهم متن و تفسیر متون است، توسط مدرنیستها برای به روز کردن دین و بازخوانی متن مقدس به کار گرفته شد. اما پست مدرنیستها مقصود نویسندگان و ایجاد رابطه‌ی ارگانیک میان اجزا با کل متن را واقعی نمی‌نهند، چرا که ساختارستیزند (Moltmann, 1992:92-95). هم پست مدرنیستها و هم بنیادگرایان مسلمان نمی‌پذیرند که متن مقدس را به شیوه‌ای هرمنوتیکی مطالعه و فهم نمایند. برای پست مدرنیستها، متن مقوله‌ای است که تنها به نویسندگان و زبان به کار گرفته شده مرتبط می‌باشد. به زعم آنها چیزی خارج از متن وجود ندارد و آنچه که در متن نوشته شده، هیچ ارتباطی به بستر اجتماعی که متن در آن نگارش گردیده، ندارد. متن از نظر آنها، محصول فعالیت مستقل و عملکرد خود به خودی زبان است. چون به تاریخ نیز اعتقاد ندارند، بنابراین نقش تاریخ را در شکل‌دهی به ساختار متن نمی‌پذیرند و در نتیجه متن را صرفن حاصل کار زبان می‌دانند. پست مدرنیستها هیچ‌گونه معنا و منظور و نیتی مستور در متن نمی‌یابند و مقاصد و منظور نویسندگان و نیز شخصیت ادبی نویسندگان را در فهم متن بی‌اثر می‌دانند. بدین ترتیب آنها درصدد فهم مسائل احتمالی پشت پرده‌ی متن نمی‌باشند چراکه به زعم آنها متن نوشته شده نمی‌تواند مسایل ذهنی

مربوط به منظور نویسنده را انعکاس دهد چون این مسایل دارای نظم و انسجام و ساختار مشخصی نمی باشند ( Counet, 1995:219-222). برای بنیادگرایان نیز متن مقدس، مطلق و کلمه به کلمه دارای اعتبار جاودانه و فرامغانی است. برای اینان غیرقابل قبول است که عقل انسانی جای وحی الهی را بگیرد. بنیادگرایی اصولن پدیده ای ضد هرمنوتیکی و در تضاد با الهیات مدرن می باشد. بنیادگرایان نمی پذیرند که پیش داوری های مخاطب یا دیدگاههای مفسر در تفسیر متن تأثیر دارد. برای بنیادگرایان پذیرفتنی نیست که اعتقادات مذهبی امری نسبی باشد و یا قرائت های مختلف از متن امکان پذیر است (Marty, 1992:12-13 and 16-17).

**۳. علم:** هم پست مدرنیستها و هم بنیادگرایان اسلامی معتقدند که علم به تنهایی قادر به کشف حقیقت و مدیریت و سازماندهی زندگی جمعی و حل مشکلات و مسایل بشریت نمی باشد. اعتبار علم نزد پست مدرنیستها به شدت خدشه پذیرفته است. علم برای آنها نمی تواند نقشی رهایی بخش برای انسان داشته باشد. به باور آنها حتا رشد علم به گسترش و توسعه ی دید انسان نسبت به حیات نینجامیده است. افزون شدن عدم اطمینان نسبت به زندگی انسانی ریشه در همین واقعه دارد. یکی از پیامدهای این تغییر جایگاه علم در دنیای امروز؛ تقویت دیدگاه نسبی گرایانه است. مدرنیسم با اطمینان از پیروزی و موفقیت علم در ساختن جهانی آباد و آزاد سخن می گفت. اما به گمان پست مدرنیستها این اطمینان بخشی به سرانجامی نیکو نرسیده و حقایق علم به اثبات نرسیده است. به همین علت شک و تردیدهایی جدی در اندیشه های پست مدرنیستها روید و رشد کرد و آنها را به آنجا هدایت نمود که چنین معتقد باشند که تنها یک حقیقت عام و یا تنها یک روش علمی مشخص برای کشف قانونمندیهای علمی وجود ندارد، بلکه مسئله ی اصلی برخورد موردی با شرایط مختلف است (Wilterdink, 2000:8-10). آنها حتا با را فراتر می نهند و چنین مطرح می کنند که در عالم هستی چنین نیست که نظمی استوار و خلل ناپذیر وجود داشته باشد که کشف و استفاده از قانونمندیهای آن انسان را به سعادت برساند. جهان از نظر آنها ساختاری بی نظم و غیرعلمی و هرج و مرج گونه دارد که فهم آن را غیرممکن می پندارند (Pen, 1993:31). بدین ترتیب آنها نظریه ی اثبات گرایی اگوست کنت را به تمامی رد می کنند. پست مدرنیستها پس از نفی علم، هیچ بدیل دیگری به جای آن ارایه نمی دهند، اما بنیادگرایان مسلمان، قرآن و شریعت را به جای آن قرار می دهند و بر این باورند که اجرای شریعت اسلامی قادر به برقراری حقیقت و نجات بشریت می باشد. به گمان آنها، قرآن علم را در بر می گیرد، اما علم نمی تواند نقش قرآن در کشف و جاری ساختن حقیقت را ایفا نماید (Mendelsohn, 1993:26). مودودی به علم مدرن می تازد و آن را ناقص و ناکافی و ناتوان برای دست یابی به حقیقت و سازمان دادن به زندگی بشر می داند. به باور او؛ علم حقیقی آن نیست که از یکی از چهار منبع دنیوی یعنی عقل، تاریخ، مشاهده و نیازهای بشری نشأت گرفته باشد، بلکه علم حقیقی آن است که از خدا سرچشمه بگیرد. علم دنیوی قادر به هدایت انسان به سوی نجات و رستگاری نیست. آنها که از علم توقع هدایت و نجات دارند، به بیراهه می روند. به زعم او، علم وابسته به دین است و دین، علم را تقویت می کند. در مقاله ای که تحت عنوان "فرب عقل گرایی" نوشت، مفاهیم مدرنیسم غربی را مورد تهاجم قرار داد. او در این مقاله، عقل و تجارب بشری را نسبی معرفی نمود که قادر نیستند همه ی حقیقت را کشف و معرفی نمایند (تیموری بازگری، ۱۳۸۸: ۹۱-۹۰ و ۱۹۹).

**۴. تاریخ:** برای پست مدرنیستها چیزی به نام تاریخ اعتبار ندارد. آنها تنها زمان "حال" را قبول دارند و معتبر می شمردند و میان زمان گذشته و حال ارتباطی برقرار نمی سازند. تاریخ برای آنها مملو از دروغ پردازی های حاکمان هر دوره است و لذا غیرقابل اتکایش می دانند (Agger, 1992:284). پست مدرنیستها دوره های تاریخی را نیز به صورتی از هم گسسته مورد مطالعه قرار می دهند و میان آن دوره ها ارتباطی قایل نمی شوند. آنها در واقع تاریخ را فرآیندی به هم پیوسته نمی بینند. آنها تنها زمان حال را داراری اصالت می بینند و به رسمیت می شناسند. بدین ترتیب گذشته برای آنها وجودی

حقیقی ندارد و آن را نفی می‌کنند (Harvey, 1989:44-58). اما برای بنیادگرایان مسلمان، زمان گذشته اهمیت بسیار دارد و حتی آنها درصدد احیای "دوران طلایی" گذشته‌ی مسلمانان می‌باشند. آنها در تاریخ پیشینیان خود، یک دوره‌ی آرمانی شناسایی می‌کنند که قصد دارند آن را در زمان حال احیا نمایند (Besten, 2003:124). بنیادگرایی پدیده‌ای گذشته‌گراست، چراکه عظمت و عزت گذشته‌ی طلایی مؤمنان را به یاد می‌آورد. بنیادگرایان مسلمان به گذشته‌ی تاریخی خود می‌بالند که در قرون ابتدایی تمدن اسلامی از شکوه و عظمت جهانی برخوردار بودند، ولی امروزه جهان اسلام از آن عظمت گذشته دور شده است. بویژه فروپاشی امپراطوری عثمانی باعث ایجاد خلاء قدرت هرچه بیشتری در میان مسلمانان گردید و آنها برای احیای عظمت گذشته درصدد بازگشت به دوران گذشته‌اند. در همین راستاست که آنها به تاریخ بسیار رجوع می‌کنند و حال و آینده‌ی خود را به گذشته‌ی پر رونق خود پیوند می‌زنند. به همین خاطر است که بنیادگرایی اصولن پدیده‌ای گذشته‌گرا و تاریخ‌محور است. آنها با این کار از هویت کهن خود دفاع می‌کنند و از آن سپری برای مقاومت و مقابله با غربی می‌سازند که خود را مورد تهاجم ارزشهای مدرن آن می‌بینند. شاید تجدید حیات جامعه‌ی آرمانی پیشین خود، یکی از اصلی‌ترین اهداف بنیادگرایان مسلمان در زمان حاضر باشد، یعنی همان گذشته‌ی طلایی خود (Beck, 1986:73).

**۵. انسان محوری:** در دوران روشنگری، انسان در محوریت قرار گرفت و به دنیا، جامعه و نظام اجتماعی به مثابه‌ی منبع تأمین نیازها و خواسته‌های انسان نگریسته می‌شد. پست مدرنیستها بر این باورند که انسان محوری مدرنیسم به بن بست رسیده، اما مسلمانان بنیادگرا هرگونه انسان محوری را رد می‌کنند. پست مدرنیستها از هرج و مرج و عدم وجود معیار و شاخص ثابت و مشخصی در زندگی بشری سخن می‌گویند. پست مدرنیسم فلسفه‌ی شکاکیت نسبت به فراروایتهاست. عصر پست مدرن دوره‌ی بیم و هراس انسان است، چراکه طرفداران این مکتب چنین مطرح می‌کنند که رؤیاهای انسان به بن بست رسیده و چشم انداز روشنی در برابر انسان وجود ندارد. فوکو این دوران را مشکل ساز و پر رمز و راز می‌بیند و رولان بارت آن را به آرامش قبل از فرارسیدن آخرالزمان تشبیه می‌نماید که انسان سردرگم و پریشان و ناامید و مستأصل می‌شود. اینان امیدبستن به دوران مدرن را امری بیهوده می‌دانند و دوران پسامدرن را پایان نگرش به جهان به مثابه‌ی یک تمامیت فراگیر که پاسخ پرسش‌های انسان را در خود داشته باشد، معرفی می‌کنند. آنها البته در جستجوی معنا هستند، معنایی که دوران مدرن را خالی از آن می‌بینند (احمد، ۱۳۸۰: ۷-۳۶). بنیادگرایان مسلمان اما ارزشها و آموزه‌های اسلامی را بالاتر از هر چیز دیگر قرار می‌دهند و معتقدند که دنیا برای انسان آفریده نشده، بلکه این انسان است که برای اجرای شریعت اسلامی خلق گردیده است (Marty, 1992:12-18). بنیادگرایان مسلمان مدرنیسم را نابودکننده‌ی انسانیت انسان می‌دانند و سعادت انسان را تنها در گرو پیروی از ارزشهای اسلامی می‌دانند. آنها زندگی در جامعه‌ی غربی را عامل تباهی انسان می‌دانند و برای سعادت بشر، تشکیل یک امت اسلامی که در آن حکومت اسلامی بر پایه‌ی شرع اسلام جاری باشد را ضروری می‌دانند. به زعم سید قطب، یک جامعه‌ی متمدن جامعه‌ای است که در آن الله حاکم است (از طریق اجرای شریعت اسلام)، روش زندگی الهی در آن جاری است، انسانیت ارزش حقیقی خود را یافته، اخلاقیات مجال ظهور پیدا کرده، خانواده دارای بالاترین ارزش است و انسان تا سر حد خلیفه‌ی الله (جانشین خدا) بر روی زمین اوج می‌گیرد. به بیان قطب، تنها در یک جامعه‌ی اسلامی، انسان قادر است تا این حد رشد کند و بنابراین تنها این امت اسلامی است که می‌تواند متمدن باشد (قطب، ۱۳۵۲: ۲۰۰-۱۹۴).

**۶. انتقاد به مدرنیسم:** پست مدرنیسم انتقادی همه جانبه و تهاجمی تمام عیار به مدرنیسم است. پست مدرنیستها مدرنیسم را به نقد می‌کشند که تأکید آنها بر عقل، علم و ارزشهایی خاص نتوانسته حقیقت، زیبایی و عدالت را برای انسان به ارمغان بیاورد، بلکه جهانی که مدرنیسم ساخته بر از معضل و فلاکت، جنگ، تباهی، پوچی، فقر، گرسنگی و ...

است. نظام سرمایه داری که ابزار اجرا و تحقق پروژه ی مدرنیسم در سطح جهان نیز بوده از نظر آنها عقلانیت را ابزاری نموده و در نتیجه خرد انسانی را از ماهیت اصلی اش تهی ساخته است. در این میان سرمایه داری امریکایی بیش از دیگر قدرتها مورد تهاجم قرار دارد (Agger, 1992: 300). پست مدرنیسم به بحرانی تأکید می کند که مدرن سازی جوامع بوجود آورده است. پست مدرنیستها پروژه ی مدرنیسم را در تمامی جنبه هایش ناموفق و شکست خورده می بینند و معتقدند مدرنیسم جهان را با بحرانی اخلاقی و فلسفی مواجه ساخته و معنای زندگی را از بین برده است. البته آنها بیش از آنکه از چنین بحرانی استقبال کنند، خود از آن گله مندند (Counet, 1995:103). از سوی دیگر، ضدیت با مدرنیسم یکی از ویژگیهای بنیادین بنیادگرایی به شمار می رود. بنیادگرایان روش مدرنیستی زیستن را تهدیدی علیه ایمان، ارزشها و باورداشتهای دینی خود می دانند. بنیادگرایی اسلامی در برابر ترویج مدرنیزه سازی زندگی اجتماعی در جوامع اسلامی از خود مقاومت بسیار نشان می دهد و بر این باور است که ارزشهای مدرن، اسلام را تضعیف می کنند و در واقع مدرنیسم را به مثابه ی دشمن دین تلقی می کند، دشمنی که سعی دارد مسلمانان را از هویت اسلامی خود جدا و از خود بیگانه سازد. تاجی فاروچی بر این باور است که سید قطب، مدرنیته را پدیده ای غربی و در تعارض بنیادین با حکومت الله می دید و آن را در تمامیتش نفی می کرد (Taji-Farouki, 1996:47). بنابراین هر دو رویکرد، خود را با تهاجم به مدرنیسم تعیین هویت می کنند.

**۷. بدیل مدرنیته:** پست مدرنیسم مدرنیته را نفی می کند، اما چیز دیگری جایگزین آن نمی سازد. پست مدرنیستها از هرج و مرج، عدم وجود ارزشهای مشخص و پایان یافتن زمان وعده های زیبای مدرنیست سخن می گویند، اما بدیلی برای این خلاء ارایه نمی دهند. اما بنیادگرایان مسلمان خواهان بازگشت به زمان ماقبل مدرنیته (سنت) می باشند، یعنی اینکه اینان ارزشهای سنتی را جایگزین ارزشهای مدرن و شریعت را بدیل مدرنیسم می دانند. آنها درصدد تشکیل یک حکومت اسلامی مبتنی بر شریعت اسلام هستند تا از آن طریق راه را برای اسلامیزه کردن جامعه هموار سازند. بنیادگرایان به اهمیت مسئله ی آموزش واقف اند و اسلامی کردن جامعه را بدون اهتمام به آموزش امکانپذیر نمی دانند. به همین خاطر است که به ایجاد و احداث مدارس اسلامی همت می گمارند (Marty en Appleby, 1993:4-7). پست مدرنیستها مدرنیته را مورد انتقاد قرار می دهند، اما فقط در مرحله ی انتقاد از آن باقی می مانند و از آن فراتر نمی روند. اما بنیادگرایان مسلمان مدرنیته را هم مورد نقد و انتقاد و حمله قرار می دهند و هم شریعت اسلامی و برپایی نظمی اسلامی را به مثابه ی بدیلی برای آن عرضه می کنند و پی می جویند. آنها اندیشه های مدرنیستی را نافی تحقق ارزشهای دینی می بینند (Lawrence, 1998:88 en 98). به نظر بناء، سید قطب و مودودی؛ آزادی در غرب بدون عدالت اجتماعی است و بنابراین، این آزادی از محتوا تهی است. این سه شخصیت، نظامهای غربی را از مصادیق نظامهای "جاهلی" خواندند، چراکه آموزه ها و اصول این نظامها را ضد خدایی (الحادی) می دانستند که شبیه نظامهای پیش از اسلام می باشند، زیرا بر مادگرایی استوار گردیده اند. از نظر آنها؛ دین در جوامع غربی به حاشیه رانده شده و ارزشهای اخلاقی بی رمق گردیده اند و این پیامد جهان بینی ماتریالیستی مدرنیستی حاکم بر نظامهای غربی است. آنان، اسلام را شریعتی کامل و راه حلی بدیل برای این نظام غربی می دانستند که برای همه ی معضلات و مشکلات اجتماعی \_ اقتصادی راه حلی کارآمد ارایه داده است (موصلی، ۱۳۸۸: ۲۶ و ۸۵).

**۸. نظام سرمایه داری:** هم پست مدرنیستها و هم بنیادگرایان مسلمان نظام سرمایه داری را در ایجاد بی نظمی جهانی، بروز جنگها، گسترش فقر، تشدید معضلات اجتماعی، تعمیق شکاف طبقاتی در گستره ی ملی و بین المللی، تخریب محیط زیست و ناکامی مدرنیته در تحقق وعده هایش مقصر و مسئول می دانند. از نظر پست مدرنیستها، سرمایه داری به قیمت نابودی جهان درصدد رشد اقتصادی و کسب سود هر چه بیشتر است و این ناهنجاری ها را عواقب وجود نظام

سرمایه داری می‌دانند. آنها مدرنیسم را مورد انتقاد قرار می‌دهند که تحقق نظام مدرنیستی را بر عهده ی سرمایه داری و امپریالیسم نهاده و بنابراین نظام سرمایه داری در ناکامی‌های مدرنیسم شریک است. به زعم آنها سرمایه داری جهان را به دو قطب شمال و جنوب تقسیم نموده و عامل فقر و فلاکت ملت‌های جنوب است (Agger, 1992:286-298). پست مدرنیستها درمانی برای این معضلات ندارند. بنیادگرایان مسلمان نیز همین انتقادات را نسبت به نظام سرمایه داری وارد می‌آورند و از جهان غرب تحت عناوینی همچون استکبار، جهان کفر، جهان شیطانی و ... نام می‌برند و با دیدی بدبینانه به عملکرد کشورهای غربی می‌نگرند. آنها میان سرمایه داری و مدرنیته تفاوتی قایل نمی‌گردند و غرب را یک واحد یکپارچه می‌بینند و آن را به کلی نفی می‌کنند و برپایی یک نظام اسلامی را چاره ی همه ی این معضلات می‌دانند (Vermaat, 2005:67).

**۹. مدارای اجتماعی:** پست مدرنیسم جریانی مطلق اندیش نمی‌باشد و با نظام‌های دیگر و "دیگران" برخوردی مداراجویانه دارد. پست مدرنیسم امکان تلفیق و هم کناری گفتمان‌ها و ترکیب صور ذهنی مختلف را برای زندگی مسالمت آمیز مداراجویانه ی مردم متنوع فراهم می‌آورد و حتا مشوق آن است. در اندیشه ی پست مدرنیستها، روشنفکران و اهالی فضل و ادب با افراد توده گرا و دست یافتنی‌ها با دست نیافتنی‌ها با هم ممزوج می‌شوند. این ترکیب اگرچه افراد مختلفی را از اقشار متنوع اجتماعی گرد هم می‌آورد، اما در عین حال به هیچ سمت و سوی گرایش ندارد. همین تلفیق اجتماعی به پست مدرنیسم اجازه می‌دهد تا نظام باورهای سنتی و کهن را به طرز غیرمنتظره‌ای در هم فرو بریزد. این زندگی مداراجویانه هم لذت بخش است و هم آدمی را به درک مشکلات دنیای مدرن نایل می‌آورد. بدین گونه است که پست مدرنیسم نسبت به پیوندهای انسانی و به هم پیوستگی فرهنگ‌های مختلف و نیز دسترسی همه گان به اطلاعات جمعی بسیار راغب است (احمد، ۱۳۸۰: ۷-۶۴). اما بنیادگرایان مسلمان نظام شریعت اسلامی را مطلق می‌پندارند و دگراندیشان و "دیگران" را برنمی‌تابند و جز گروه مسلمان پیرو و همراه خود، دیگران را منحرف یا کافر یا مرتد و ... می‌شمرند. بنابراین آنها در زمره ی مطلق اندیشان نامداراگر قرار می‌گیرند (Mozaffari, 1996:229-242). تیبی نیز تأکید می‌ورزد که بنیادگرایان مسلمان مخالفین خود را برنمی‌تابند و با دگراندیشان مدارا نمی‌کنند، بلکه به همه ی مخالفین خود می‌تازند. به باور آنها عقیده ی آنان در باره ی حقیقت، تنها برداشت صحیح و ممکن در آن باره است که می‌بایست همه گان مانند آنها بیاندیشند و اندیشه ی آنها می‌بایست معیاری قابل اعتبار برای همه گان باشد. اگر دیگران مانند آنها نباشند و به گونه ای متفاوت از آنها بیاندیشند، یا کافر اند و یا جاهل (Tibi, 1998:37).

**۱۰. دموکراسی:** پست مدرنیستها مدرنیسم را به اندازه ی کافی پای بند به اصول دموکراسی نمی‌بینند و بر این باورند که دموکراسی قربانی نظام‌های مدرنیستی است (Sparks, 2007:43-44). در تفکر آنها دموکراسی لازمه ی تحقق و شکوفایی اندیشه و جامعه به شمار می‌آید. پست مدرنیستها پذیرفتن دموکراسی را در جهان امروز گریزناپذیر می‌بینند. اگرچه دولتها دیر به دموکراسی پاسخ مثبت داده اند، اما روند زندگی به دموکراتیزه شدن روابط و مناسبتها و تصمیم گیری‌ها اذعان دارد. از حرکات رییس جمهور امریکا گرفته تا انتخاب ده آهنگ برتر و رده بندی برنامه های تلویزیونی تا عدم پذیرش اصول کمونیسم در اروپای شرقی، این عامه ی مردم هستند که امروزه در تصمیم گیری‌هایشان نقش آفرینی می‌کنند. این مدرنیسم نبود که چنین دموکراسی را به ارمغان آورد، این خواست مردم و جامعه است که قدرت تصمیم گیرندگی خود را تحمیل می‌کند (احمد، ۱۳۸۰: ۴-۶۱). اما بنیادگرایان مسلمان دموکراسی را ارمغان غرب مدرن می‌دانند و آن را نظامی باطل و غیرالهی محسوب می‌کنند. مودودی به حکومت اکثریت اعتقادی نداشت. او این باور را غلط می‌پنداشت که حق با اکثریت است. از نظر او، اکثریت مردم بر راه باطل اند و گمراه، بنابراین نمی‌توانند خوب را از بد تشخیص دهند. پس نمی‌بایست دنباله رو اکثریت بود. اکثریت مردم پیرو جاهلیت اند. به همین علت فقها و مجتهدین

می بایست به جای آنها تصمیم بگیرند و انتخاب کنند. آنچه که از رأی مردم بیرون می آید، الهی نیست. نظام دموکراتیکی که بیانگر رأی اکثریت باشد، از نظر مودودی غیراسلامی است. دموکراسی طبق آرای مودودی اصولن ضد اسلام است. دولت آن نیست که توسط مردم تعیین گردد. دولت می بایست توسط نمایندگان الله تعیین شود که همان فقیهان می باشند. مشروعیت یک دولت از رأی اکثریت مردم ایجاد نمی گردد، بلکه مشروعیت یک دولت را خدا باید تعیین نماید. در جهان تنها دو نظام سیاسی وجود دارد؛ یکی نظام الهی و دیگری نظامی شیطانی. نظام الهی آن است که در راستای اجرای احکام شریعت اسلامی بوجود آید و نظام شیطانی همه ی آن نظامهای موجود در غرب و شرق عالم اند. این نظامها شیطانی اند چراکه بر پایه ی تعالیم الهی شکل نگرفته اند. (Mauwdudi, 1963:25-27 and 93).

#### ۴. بحث

پست مدرنیستها و بنیادگرایان مسلمان در برخی از عرصه ها با هم اشتراکات دارند. هر دو مدرنیته را نفی می کنند و آن را ناتوان از تحقق وعده های کلان و فراروایتها پیش می دانند. هر دو بر ناتوانی علم و عقل بشری در سازماندهی سپهر عمومی تأکید می ورزند. هر دو از بحرانی که مدرنیسم در جهان کنونی بوجود آورده سخن می رانند. اما پست مدرنیستها پس از نفی مدرنیته، بدیلی برای آن ارائه نمی دهند، درحالیکه بنیادگرایان مسلمان، شریعت اسلامی و قرائت سنتی رسمی خود را از دین جانشین نظم مدرنیستی در جامعه قرار می دهند. این اولین تفاوت مهم میان پست مدرنیسم و بنیادگرایی اسلامی است.

دوم اینکه پست مدرنیستها تنها به زمان حال می اندیشند و پس از نفی مدرنیته، طرح و برنامه ای برای آینده ندارند. حال آنکه بنیادگرایان مسلمان سودای بازگشت به "گذشته ی طلایی" خود (دوران ماقبل مدرن یا سنت) را در سر می پروراند.

سوم اینکه پست مدرنیستها از مدرنیستها مداراجوترند و حتا مدرنیستها را به اندازه ی کافی اهل مدارا نمی دانند. اما بنیادگرایان مسلمان مخالفان خود را بر نمی تابند و از پی نفی همه ی دیگرانند. پس آنها با "دیگران" مدارا نمی کنند. چهارم اینکه پست مدرنیستها مدرنیسم را به اندازه ی کافی دموکرات نمی بینند و خواهان تعمیق و تقویت دموکراسی می باشند. اما بنیادگرایان مسلمان با دموکراسی رابطه ی حسنه ای ندارند و بلکه آن را در ضدیت با مدل اسلامی حکومت می بینند و حکومت را حق مردم نمی دانند.

پنجم اینکه در پست مدرنیسم دغدغه ی اصلی انسان است، اما در بنیادگرایی اسلامی انسان خود دارای اصالت نیست و این تنها شریعت الهی است که دارای اصالت است.

خلاصه اینکه پست مدرنیسم، مدرنیسم را به اندازه ی کافی دموکراتیک، انسان گرا و مداراگر نمی بیند و خواهان اهتمام بیشتر به چنین ارزشهایی است، درحالیکه بنیادگرایی اسلامی هیچکدام از این ارزشها را بر نمی تابد و همه ی آنها را نفی می کند. پست مدرنیسم به ورای مدرنیته چشم دوخته و می خواهد از آن فراتر برود، درحالیکه بنیادگرایی اسلامی به دوران ماقبل مدرنیته (سنت) چشم دوخته و می خواهد به عقب بازگردد. پست مدرنیسم از موضعی مترقیانه به نقد و رد مدرنیسم می پردازد، اما بنیادگرایی اسلامی از موضعی واپس گرایانه به تهاجم علیه مدرنیته دست می زند. پست مدرنیستها شالوده ستیزند و نمی پذیرند هیچ ساختاری بتواند به جهان انسانی هرج و مرج گونه نظم و سامان ببخشد. اما بنیادگرایان مسلمان هرج و مرج بوجودآمده در جهان را ناشی از پیاده سازی ایدئولوژی مدرنیستی می دانند و اجرای شریعت اسلامی در جامعه را باطل کننده ی سحر مدرنیسم محسوب می کنند. به این ترتیب، پست مدرنیسم و بنیادگرایی اسلامی علیرغم رابطه ی نزدیکی که از طریق ضدیت با مدرنیته و تهاجم به باورها و ارزشهای مدرنیستی با هم دارند و

علیرغم اشتراکاتی که در برخی رویکردها و ویژگی هایشان با هم دارند، با اینهمه به خاطر دلایل بیان شده، نمی توان بنیادگرایی اسلامی را پدیده ای پست مدرن دانست. بر پایه ی این یافته ها، بنابراین می توان چنین نتیجه گرفت که فرضیه ی شماره ی ۱ که بنیادگرایی اسلامی را تا حد قابل توجهی با پست مدرنیسم دارای اشتراکاتی می بیند، تأیید می گردد، اما فرضیه ی شماره ی ۲ مبنی بر پست مدرن بودن پدیده ی بنیادگرایی اسلامی رد می شود.

Archive of SID



## منابع

- احمد، اکبر (۱۳۸۰). پست مدرنیسم و اسلام. (فرهاد فرهمندفر، مترجم). تهران: نشر ثالث.
- احمدی، بابک (۱۳۷۴). مدرنیته و اندیشه ی انتقادی. تهران: نشر مرکز.
- اشکوری، حسن یوسفی (۱۳۷۷). تفکر دینی و خشونت. نشریه ی کیان، شماره ۴۵.
- تیموری بازگری، ابراهیم (۱۳۸۸). نقد و بررسی اندیشه های سید ابوالاعلی مودودی. تهران: نشر احسان.
- قطب، سید (۱۳۵۲). عدالت اجتماعی در اسلام. (هادی خسروشاهی. محمد علی گرامی، مترجمان). تهران: شرکت سهامی انتشار.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۹). جهان رها شده. گفتارهایی درباره ی یکپارچگی جهانی. (علی اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، مترجمان) تهران: نشر علم و ادب.
- مرادی، بهروز (۱۳۸۹). جامعه شناسی کشورهای اسلامی (چاپ دوم). تهران: نغمه ی نواندیش.
- مودودی، ابوالاعلی (۱۳۸۳). گفتارها. (ا.س. قنبرزهی، مترجم). تهران: نشر احسان.
- موصللی، احمد (۱۳۸۸). مبانی نظری بنیادگرایی. (محمد آرام، ترجمه از عربی). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- Agger, B. (1992). The Discourse of domination. From The Frankfurt School to post-modernism. Illinois: Northwestern University Press.
- Ahlberg, S. (1998). Jerusalem/Al-Quds: the holy city of war and peace; a comparative study of Jewish, Christian and Muslims ties to the holy mount, and a contribution to the problem of fundamentalism. Uppsala: Swedish Institute for Missionary research.
- Banna, H. (1381/2002). Andisheh-ye siasi-ye islam (de politieke gedachte vande islam). Teheran: Alikhani.
- Beck, H. (1986). Islamitisch Fundamentalisme in Marokko. Een historische schets. In: K. Wagendonk en P.Aarts (red.). Islamitisch Fundamentalisme. Muiderberg: Dick Coutinho. P. 69-78.
- Besten, L. den (2003). In naam van God. Kruistocht van en tegen fundamentalisten. Budel: DAMON.
- Bin Sayeed, Kh. (1995). Westers Dominance and Political Islam. Challenge and Response. New York: Stage University of New York Press.
- Counet, P.J.E.Ch. (1995). De sacrofaag van het woord. Postmoderniteit, deconstructie en het Johannesevangelie. Kampen: Kok.
- Harvey, D. (1989). The condition of postmodernity. Oxford: Basil Blakwell.
- Jansen, H. (1986). Van Hasan Al-Banna tot de nieuwe islamitische bewegingen in Egypte. In: K. Wagendonk en P.Aarts (red.). Islamitisch fundamentalisme. Muiderbers: Dick Coutinho. P.79-86.
- Lawrence, B.B. (1998). From fundamentalism to fundamentalism: a religious ideology in multiple forms. In: P.Heelas. Religion and modernity: religion, modernity and postmodernity. Oxford: Blackwell. P.88-101.
- Magnus, B. (1999). Postmodern pragmatism: Nietzsche, Hidegger, Derrida and Rorty. In: R.Hollinger and D.Dpew (ed.). Pragmatism. From proressivism to post-modernism. London: Praeger. P. 256-283.
- Marty, M.E. (1992). Wat is fundamentalism? Theologische perspectieven. In: Fundamentalisme in de wereldgodsdienstn. Een kritische bezinning op de vele vormen van hedendaags fundamentalisme en hoe daarop te reageren. Concilium, Internationaal tijdschrift voor theologie, nr.3. 1992. Baarn: Gooi en Sticht. Vert. uit het Amerikaans door L.Meuwissen. P.11-19.

- **Marty, M.E. and Appleby, R.S. (1993).** Introduction. In: M.E.Marty and R.S.Appleby (ed.). *Fundamentalisms and the State. Remaking Politics, Economies and Militance.* The fundamentalism project, vol.3. Chicago: The University of Chicago Press. P.1-12.
- **Mawdudi, A. (1960).** *Towards understanding islam.* Lahor:Islamic Publication Limited.
- **Mawdudi, A. (1963).** *A short history of revivalist movements in islam.* Lahor:Islamic Publication Limited.
- **Mendelsohn, E. (1993).** Religious fundamentalism and the sciences. In: M.E.Marty and R.S.Appleby (ed.). *Fundamentalism and Society. Reclaiming the sciences, the family and education.* The fundamentalism project, vol.2. Chicago:The Univesity of Chicago Press. P.23-41.
- **Moltmann, J. (1992).** Fundamentalisme en mderne tijd. In: *Fundamentalisme in de wereldgodsdiensten. Een kritische bezinning op de vele vormen van hedendaags fundamentalisme en hoe daarop te reageren.* Concilium, Internationaal tijdschrift voor theologie, nr.3. 1992. Baarn: Gooi en Sticht. Vert. uit het Duits door T.van der Stap.
- **Mozaffari, M. (1996).** Islamism in Algeria and Iran. In: A.S.Sidahmad en A.Ehtesham (ed.). *Islamic Fundamentalism.* Oxford: Westview Press. P.229-249.
- **Pen, J. (1993).** Het postmodernisme in de economie. In: F.R. Ankersmit en A.K. Varga (red.). *Academische beschouwingen over het postmodernisme.* Amsterdam: Koninklijke Nederlandse Academie van Wetenschappen. P.31-40.
- **Sparks, C. (2007).** *Globalization, Development and the Mass Media.* London[etc]: Sage Publications.
- **Taji-Farouki, S. (1996).** Islamic State Theories and Contemporary Realities. In: A.S.Sidahmad en A.Ehteshami (ed.). *Islamic Fundamentalism.* Colorado: Westview Press. P. 35-50.
- **Tibi, B. (1998).** *The challenge of fundamentalism: political Islam and the new World disorder.* Berkely [etc]: University of California Press.
- **Vermaat, E. (2005).** *Het is allemaal de schuld van Joden en Amerikanen! Anti-Amerikanisme, Anti-Zionisme, Anti-Semitisme.* Soesterberg: Aspekt.
- **Wessels, A. (1980).** *De renaissance van de Islam: zullen de Khomeini's de toekomstige koers van de islamitische wereld bepalen?* Barn: Ten Have.
- **Wilterdink, N. (2000).** *In deze verwarrende tijd. Een terugblik en voorblik op de postmoderniteit.* Amsterdam: Vossiuspres AUP.
- **Zemni, S. en Casier, M. (2007).** De moderniteit van de Jihad. Tussen islamitische staat en identiteit. In: I.Devisch en M.De Kesel (red.). *Fundamentalisme, Face to Face.* Kampen: Klement p.45-73.